

به نام یگانه هنرمند هستی

مربیان محترم، دانش‌آموزان عزیز : سلام

نمایشنامه‌ی «دفترآبی دفتر سیاه» نوشته‌ی استاد گرامی **جناب آقای حمید قلعه‌ای** از خراسان رضوی، یکی از متونی است که در کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی اداره کل فرهنگی و هنری معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش، انتخاب شده است تا برای اجرا در مدارس دخترانه‌ی دوره‌ی اول و دوم ابتدایی و دوره‌ی اول متوسطه به صورت زنده عروسی در دسترس شما عزیزان قرار گیرد. این نمایشنامه قبلاً تحت عنوان «مقصر کیه؟» به چاپ رسیده است که پس از بررسی و افزودن اشعار، با دو پایان‌بندی در اختیار شما عزیزان قرار می‌گیرد.

ضمن تشکر از نویسنده‌ی محترم و اساتید گرانقدری که ما را در این امر مهم یاری داده‌اند، چنانچه تمایل به اجرای این اثر داشتید، جهت هماهنگی با این کارشناسی، از طریق سایت تخصصی FilmNamayesh.pt.medu.ir و یا شماره تلفن ۰۲۱-۸۸۸۳۰۸۰۷ اقدام فرمایید.

همچنین سایر همکاران محترم فرهنگی و یا عزیزان دیگر که تمایل دارند نمایشنامه‌های دانش‌آموزی خود را در اختیار مربیان و گروه‌های تئاتر دانش‌آموزی قرار دهند می‌توانند از طریق سایت مذکور و یا نشانی الکترونیکی goroohonari@gmail.com نوشته‌های خود را ارسال فرمایند تا پس از بررسی و تأیید، در همین سایت بارگذاری شود.

با سپاس و احترام

کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی

اداره کل فرهنگی و هنری وزارت آموزش و پرورش

آذر ماه ۱۳۹۴ / تهران

نمایشنامه‌ی

دفتر آبی دفتر سیاه

(مقصر کیه؟)

نویسنده: حمید قلعه‌ای

ویرایش فنی و ادبی:

کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی وزارت آموزش و پرورش

آذر ماه ۱۳۹۴

شخصیت‌ها :

دختر

مرغابی

ماشین

موش

موشی

موشک

موشو

موشه

میشو

ماشو

گرایش زنده عروسی

ویژه‌ی دانش‌آموزان دختر دوره‌ی اول و دوم ابتدایی

و دوره‌ی اول متوسطه

صحنه

(صدای امواج دریا و مرغان دریایی شنیده می شود. مرغابی در گوشه ای ناراحت و بی حال بر زمین افتاده، پر و بالش را جمع کرده و می لرزد.)

دختر : (صدایش از بیرون صحنه شنیده می شود.) آهای ... کجایی؟ ... کجایی؟ ... کجا قایم شدی؟ (وارد صحنه می شود.) بالاخره پیدات می کنم ... کجایی؟

مرغابی : کواک، کواک ... من اینجام ... کواک، کواک ...

(دختر او را می بیند.)

دختر : این چه ریختی یه برای خودت درست کردی؟ (می خواهد او را نوازش کند.)

مرغابی : به من دست نزن.

دختر : چرا؟!

مرغابی : پر و بالم کثیفه ... دست بهم بزن، دستات کثیف می شه.

دختر : آخه از کجا این بلا سرت اومده؟ کی به این روزت انداخته؟ هان؟

مرغابی : خودم هم نمی دونم ... فقط وقتی پروازم تموم شد و اومدم که تن و بدنم رو آب بزنم یه دفعه دیدم نمی تونم پرواز کنم، با زورخودم و کشیدم بیرون.

دختر : چقدر هم بد رنگ و بدبوئه! ... بوی نفت می ده ... ولی چرا نفت؟ ... اون هم توی آب!

مرغابی : نمی دونم، فقط این و می دونم که نمی تونم پرواز کنم.

دختر : من کمکت می کنم. من و تو با هم دوستیم مگه نه؟

مرغابی : درسته، ولی الان که بدجوری گیر افتادم.

دختر : نگران نباش، الان با دستمال بال هات و تمیز می کنم که بتونی پرواز کنی. (دستمالش را از جیب بیرون آورده و سعی

می کند بال های مرغابی را تمیز کند.) نمی شه ... نمی شه ... هر کاری می کنم پاک نمی شه.

مرغابی : اگه می شد که خودم با آب تمیزش می کردم ... ولی نمی دونم چیه که اصلاً پاک نمی شه.

دختر : باید از بزرگ‌ترها بپرسم. مامانم همیشه می‌گه هر چی رو که نمی‌دونی از بزرگ‌ترها بپرس.

مرغابی : ولی مامان بابای تو که اینجا نیستن.

دختر : خب تو از مامان یا بابات بپرس که باید چی کار کنیم، اونا حتماً می‌دونن.

مرغابی : مامان و بابای من؟!

دختر : خب بله دیگه ... از اونا می‌پرسیم.

مرغابی : دیروز که اومدی دیدنم، بهت گفتم از هیچ کدوم از دوستا و آشناهام خبری ندارم.

دختر : چطور؟!

مرغابی : آخرین دفعه‌ای که دیدمشون، وقتی بود که رسیدیم بالای این بندر، یه دود سیاه که خیلی وحشتناک بود آسمون

آبی رو پوشونده بود.

دختر : آسمون آبی؟! مگه رنگ آسمون آبیّه؟!

مرغابی : یعنی چه؟ پس فکر می‌کنی چه رنگیه؟

دختر : اونجا، اون بالا رو نیگا کن! آسمون رو می‌گم ... کجاش آبیّه؟

مرغابی : (آسمان را نگاه می‌کند.) درسته، درسته آبی نیست. اینجا آسمون آبی نیست. تیره است ... ولی، ولی باور کن اون بالا

بالاها، آسمون آبیّه!

دختر : چقدر قشنگ! دلم می‌خواد آسمون آبی رو ببینم ... خب بالاخره بابا و مامانت چی شدن؟

مرغابی : وقتی به اون دود سیاه که روی بندر و پوشونده بودند رسیدیم، دیگه همدیگرو گم کردیم. چشام دیگه جایی رو

نمی‌دید، گلوم می‌سوخت، اون وقت بود که افتادم زمین و تو من و دیدی. (مرغابی به نفس نفس می‌افتد.)

دختر : درسته، کنار اون کشتی شکسته پیدات کردم ... پس مامان و بابات رو گم کردی.

مرغابی : می‌ترسم اونا هم بلایی سرشون اومده باشه!

دختر : نه غصه نخور. ان‌شالله که چیزی نشده ... باید زودتر یه فکری برات بکنم.

مرغابی : ولی من از گرسنگی حال ندارم، اول یه چیزی پیدا کن بخورم.

دختر : یه کمی پفک برام مونده، می خوری؟

مرغابی : پفک؟!

دختر : خوشمزه اس، حتماً دوست داری (پاکت پفک را بیرون آورده و چند دانه به او می دهد).

مرغابی : بله، خوشمزه اس. (چند دانه می خورد.) ولی ... سیر نمی کنه ... درسته؟

دختر : فعلاً بخور ... خب دیگه، دیگه باید راه بیفتیم. (پاکت خالی را مچاله کرده روی صحنه می اندازد.)

مرغابی : کجا؟ من که نمی تونم پرواز کنم.

دختر : اگه لازم شد من بغلت می کنم ... باید بپرسیم کی این چیزها رو ریخته توی آب و اینا چیه؟ اون وقت می شه

تمیزشون کرد. بریم.

مرغابی : پفکت؟!

دختر : اون دیگه تموم شد ... انداختمش دور ... راه بیفت ...

(اتومبیل وارد می شود.)

دختر : آقای ماشین، سلام.

ماشین : سلام به تو دختر خوب.

دختر : آقای ماشین، شما می دونین پر و بال این مرغابی از چی این طوری شده؟

ماشین : بذاربینم! (مرغابی را واریسی می کند.) هوم ... روغنه ... پیف، پیف، پیف.

مرغابی : روغن؟!

ماشین : درسته، روغن، چقدر هم بدرنگ و بد بوئه!

دختر : ولی روغن توی آب دریا چی کار می کنه؟

ماشین : حتماً مال این کشتی هاست، شاید هم کارخونه ها ... این دوتا خیلی آبها رو کثیف می کنن.

دختر : چه خوب، داریم پیداش می‌کنیم ... شما که همه چیز رو می‌دونین، می‌تونین بگین چرا آسمون ما آبی نیست؟

ماشین : آسمون آبی؟ چه حرفا! آسمون هم مگه آبی می‌شه؟ آسمون باید همیشه به رنگ سرب باشه ... رنگ نوک مداد ... می‌فهمی؟

مرغابی : ولی اون بالا، آسمون آبی آیه!

ماشین : تو حرف نزن! نوش جونت که این بلا سرت اومده! ... چه حرفا ... آسمون آبی!

(خارج می‌شود. مرغابی و دختر با خارج شدن ماشین به سرفه می‌افتند.)

مرغابی : خودشه ... حالا فهمیدم ... اون دود سیاه روی آسمون بندر ...

دختر : خب، خب، خب!

مرغابی : مال همین ماشیناست. اونه که نمی‌ذاره تو آسمون آبی رو ببینی!

دختر : درسته، چه دودی راه انداخت!

مرغابی : خب حالا چی کار می‌کنی؟

دختر : ادامه می‌دیم ... راه بیفت. (مرغابی دوباره به سرفه می‌افتد. سرفه‌های شدید و طولانی.) چی شد؟ ... بیا دیگه.

مرغابی : من ... من نمی‌تونم دیگه ... حالم خوب نیست.

(دختر جلو می‌رود و دستش را روی سر مرغابی می‌گذارد.)

دختر : چقدر بدنت گرمه ... تب داری؟

مرغابی : حالت تهوع دارم.

دختر : مال این بوی بد بال و پرته ... نگران نباش، خوب می‌شی. حالا راه بیفت.

مرغابی : نه ... دیگه نمی‌تونم ... سرم داره گیج می‌ره.

دختر : خیلی خب باشه، الان بغلت می‌کنم.

مرغابی : ولی خسته می‌شی.

دختر : اشکالی نداره، ما با هم دوستیم.

(دختر مرغابی را بغل می‌کند و راه می‌افتد. موش جست و خیز کتان وارد می‌شود.
مرغابی می‌ترسد.)

دختر : نترس! من کارتونشو دیدم! تو تلویزیون! خیلی بامزه است ... بذار صداش کنم، هی خانوم موشه! ... خانم موشه!

موش : چیه؟ می‌خوای اذیتم کنی؟

دختر : نه ... می‌خوام یه چیزی ازت بپرسم ...

موش : خب بپرس.

دختر : این دوست منه، مرغابی!

موش : خوشبختم! ولی چقدر کثیفه! صد رحمت به ما موش‌ها!

دختر : اون کثیف نیست ... بلکه کثیف شده ... از آب دریا ...

موش : آب دریا؟ آب که همیشه تمیز می‌کنه.

دختر : درسته ولی آب بندر رو کثیف کردن.

موش : کیا؟

مرغابی : همین دیگه، ما می‌خواهیم بدونیم کیا این کارو کردن؟ شاید اونا بدونن چه جوری پر و بال من پاک می‌شه.

موش : راستش ما موش‌ها یه دفتری داریم که اسم تموم کسانی رو که در این امر خیر ما رو یاری می‌کنن، یادداشت می‌کنیم!

دختر و مرغابی : امر خیر؟!

موش : همین دیگه، کثیف کردن و ریخت و پاش کردن و به هم ریختن!

دختر : یعنی چی؟

موش : ببین دختر خانوم! ما موش‌ها اگه کثافت نباشه، اگه زباله نباشه، اصلاً نمی‌تونیم دووم بیاریم.

مرغابی : عجب! پس شما هستین که همه جا رو کثیف کردین؟ هان؟ (دختر و مرغابی به طرف موش می‌روند.)

موش : نه نه ... جلو نیاین ... این جوری به من نیگا نکنین ... گفتم که ... ما، ما اهل این کارا نیستیم که!

دختر : پس کار کیه؟

موش : باید برم دفترم رو نیگا کنم!

مرغابی : کجاست؟

موش : نزدیکه ... یه کمی اون طرف تر، بوی معطرش داره می آدا! (نفس عمیقی می کشد.)

دختر : بوی معطر! تو به این بوی گند می گی معطر؟!

موش : حرف دهنتو بفهم! این بوی لطیف زباله هاس! زباله های دوست داشتنی!

دختر : حالم داره بهم می خوره!

موش : خیلی خب. حالا که اینطوره، من می رم.

دختر : کجا داری می ری؟ خیلی خب. باشه ... بریم به طرف لونه ی تو.

(موش شروع به خواندن شعر می کند و در این فاصله از گوشه و کنار صحنه، کیسه های زباله را آورده روی هم می ریزد و در جلوی صحنه مقدار زیادی زباله، پاکت پفک و جلد آدامس، لیوان ها و ظرف های یکبار مصرف، قوطی خالی اسپری و خرت و پرت های دیگر را جمع می کند.)

ادامه دارد ...

مربیان محترم پرورشی و فنی و دانش آموزان گرامی که تمایل به اجرای این نمایشنامه دارند، برای دریافت متن کامل نمایشنامه با کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی وزارت آموزش و پرورش تماس حاصل فرمایند.
تلفن : ۰۲۱-۸۸۸۳۰۸۰۷